

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت

سال ششم، زمستان ۱۳۹۳، شماره مسلسل ۲۲

گستره عصمت انبیا از دیدگاه خواجه نصیرالدین طوسی

تاریخ دریافت: ۹۴/۱/۲۰ تاریخ تأیید: ۹۴/۳/۱۶

رضا اکبری \*

علیرضا ازدر \*\*

ناصر محمدی \*\*\*

محمد صادق واحدی فرد \*\*\*\*

علی پریمی \*\*\*\*\*

خواجه طوسی در مرحله عصمت انبیا به اعتبار بُعد نظری، معتقد است که پیامبر در دریافت، حفظ و انتقال وحی کاملاً معصوم است و هیچ‌گونه خطایی نه سهواً و نه عمداً از او صادر نمی‌شود اما به اعتبار بُعد عملی، معتقد است که عصمت شامل قبل از بعثت و بعد از بعثت، گناهان کبیره و صغیره، عمدی و سهوی، نفرت‌آور و غیرنفرت‌آور و حتی داوری در منازعات، تشخیص موضوعات احکام دینی، مسائل اجتماعی و تشخیص مصالح و مفاسد امور و

\* استاد گروه فلسفه و کلام دانشکده الهیات، معارف اسلامی و ارشاد دانشگاه امام صادق (ع).

\*\* دانشیار گروه فلسفه و کلام دانشگاه پیام نور.

\*\*\* دانشیار گروه فلسفه و کلام دانشگاه پیام نور.

\*\*\*\* استادیار گروه فلسفه و کلام دانشگاه پیام نور.

\*\*\*\*\* دانشجوی دکتری فلسفه و دین دانشگاه پیام نور.

مسائل عادی زندگانی هم می‌شود. او با تأکید بر لطف بودن «عصمت» در حق دارندۀ آن بیان می‌کند که عصمت این‌گونه است: عبد معصوم، در عین قدرت بر انجام معصیت، انگیزه ترک دارد و به سمت طاعات ترغیب می‌شود. از آنجاکه خواجه حصول وثوق و اعتماد کامل به انبیا را که تأمین‌کننده غرض از رسالت ایشان است بدون تصور عصمت امکان‌پذیر نمی‌داند، «عصمت» را عقلاً و نقلاً به طور مطلق ضروری می‌شمارد. ایشان به دلایل نقلی نظیر آیات ناظر به عدم نفوذ شیطان نسبت به مخلصان و مطهران، هدایت‌یافتگی انبیا، و نرسیدن عهد الهی به ظالمان، و دلایل عقلی نظیر لزوم وثوق و اطمینان، لزوم تکلیف به محال، و لزوم مخالفت با پیامبر در صورت عدم عصمت استناد می‌کند.

**واژگان کلیدی:** عصمت، انبیا، خواجه نصیرالدین طوسی، اختیار، لطف.

مسئله عصمت انبیا از جمله مسائلی است که اکثر متکلمان امامیه و، به طور خاص، خواجه نصیرالدین در آثار و کتب خود به آن پرداخته‌اند. خواجه در اکثر کتب کلامی خود، به‌ویژه در *تجريد الاعتقاد و المحصل و قواعد العقائد*، مسئله عصمت انبیا را مطرح کرده است. ایشان به‌اجمال در کتاب *قواعد العقائد* به تعریف عصمت پرداخته و هم به تعریفی از خود و هم به تعریف حکما و بر آرای دیگران اشاره کرده است. وی به تفصیل در آثار خود به‌ویژه در *تجريد الاعتقاد*، به منشأ و دلایل و گستره عصمت پرداخته است. هدف خواجه این بوده است که گستره عصمت را به اطلاق ببرد و گستره آن را به داوری در منازعات، تشخیص موضوعات احکام دینی و حل مسائل اجتماعی و تشخیص مصالح و مفاسد امور و مسائل عادی زندگی نیز بکشانند.

ما در این مقاله به دنبال تبیین دیدگاه خواجه طوسی در خصوص گستره

عصمت انبیا هستیم و قصد داریم که دیدگاه خواجه را در باب عصمت انبیا به اعتبار بعد نظری و عملی، به اعتبار زمان قبل از بعثت و زمان بعد از بعثت و به اعتبار عمدی یا سهوی بودن فعل، مورد تبیین و بررسی قرار دهیم. روش ما در این مقاله، نخست، توصیف و تبیین دیدگاه خواجه در خصوص مسائل فوق‌الذکر است و، سپس، ذکر دلایل عقلی و نقلی و مبانی خواجه و این تحلیل است: دلایلی که خواجه طوسی بیان می‌کند چه بعدی از ابعاد عصمت را دربرمی‌گیرد. در ادامه، به پاسخی که خواجه به آیات و روایات موهوم عدم عصمت انبیا داده است اشاره می‌کنیم و، در پایان، به نقد و بررسی تحلیلی نظر خواجه می‌پردازیم. اگرچه نظریه خواجه نظریه اکثر امامیه است که نظریه مختار آن را تأیید می‌کند دلایلی که خواجه بیان کرده می‌تواند مورد جستجو و ارزیابی قرار گیرد.

#### ۱. گستره عصمت انبیا

##### ۱-۱. گستره عصمت انبیا به اعتبار نظر و عمل

خواجه طوسی در مسئله عصمت انبیا، مانند اکثر امامیه، قایل به عصمت به نحو مطلق است. ایشان نظر امامیه در بحث عصمت را می‌پذیرد: «و قال أصحابنا الإمامية: إنهم معصومون من أول العمر إلى آخره من الذنوب كلها، صغائر و كبائر، عمداً و سهواً، و هو الحق.» (طوسی، ۱۴۲۰: ۱۴۹) خواجه در بُعد نظر که شامل دریافت و تبلیغ وحی است کمتر ورود پیدا کرده است، چون آن را قدر مسلم گرفته است. این مطلب را می‌توان از شارحان کتب خواجه استفاده کرد که بیان می‌کنند: مصنف وجوب عصمت از جمیع معاصی را اراده نموده است متبادر به ذهن این است که عصمت از مطلق معاصی را اراده کرده، چه معاصی قبل از بعثت و چه بعد از آن، چه عمدی و چه غیرعمدی؛ قطعاً صدور گناه و عدمش از احکام شریعت و متعلق به شریعت است که در همه امور جاری است و

مخصوص امر خاصی مانند تبلیغ تنها نیست. (اردبیلی، ۱۳۷۷: ۱۷۲) از عبارات شارحان کلام خواجه نیز عصمت به اعتبار بُعد نظر استفاده می‌شود. از این رو، خواجه در خصوص این مرحله این گونه بیان می‌کند که انبیا باید عصمت از خطا و نسیان داشته باشند، زیرا از خصوصیات نبی، کمال عقل و هوش سرشار و قوت رأی و عدم سهو است. بنابراین، یکی از مصادیق کمال عقل نبی عدم سهو نبی است تا در برخی از اموری که مأمور به تبلیغ آن است دچار سهو نشود. (حلی، ۱۳۸۰: ۳۴۸)

خواجه طوسی وجوب عصمت انبیا را از وجوب بعثت انبیا نتیجه می‌گیرد، زیرا آن دو را یک چیز می‌داند. بدین سبب، بیان می‌کند: وجوب بعثت انبیا و عصمتشان یک چیزند و مقتضای برهان مزبور توسعه عصمتشان بر دنباله روی نظام جاری در ناموس تکمیل انواع و هدایت نمودنش تا سرانجامش و لازمه آن حفظ نبی از خطا در دریافت وحی و ابلاغ وحی و رسالت است. (محمدی گیلانی، ۱۳۷۹: ۸۹)

خواجه اشاره می‌کند که پیامبران - که خدا برای ترویج دین و نفوذ کلمه مبعوث می‌کند - باید با وقار باشند تا نقض غرض نشود. (شعرانی، ۱۳۷۶: ۴۸۸) عصمت در نبی واجب است تا اعتماد بر او توان نمود و غرض از بعثت حاصل شود و از نظر وجوب متابعت از او در اوامر و نواهی و عدم متابعت او در معاصی و انکار نمودن او را از ذنب [اگر از او محقق شود] (حلی، ۱۳۸۰: ۳۴۹) پیامبر نباید سهو کند، چون اگر یک بار سهو کند، عملش حجت نیست و نمی‌توان متابعت او را واجب دانست، با اینکه مسلمانان اگر شنیدند یک بار آن حضرت فلان جنس را خرید یا فلان معامله را انجام داد یا در سفر فلان عمل

کرد، دست کم آن را دلیل جایز بودن عمل می‌شمارند. (همان)

#### ۱-۲. گستره عصمت انبیا به اعتبار زمان قبل از بعثت و زمان بعد

با توجه به اینکه خواجه وجوب عصمت را اراده نموده است و نیز معتقد است که انبیا از اول تا آخر عمر از هر گناه صغیره و کبیره‌ای چه به عمد چه به سهو، چه قبل و چه بعد از بعثت، معصوم‌اند (طوسی، ۱۴۲۰: ۱۴۹)، متبادر به ذهن این است: اولاً، عصمت از مطلق معاصی را اراده کرده و ثانیاً، این مطلق معاصی هم شامل معاصی قبل از بعثت می‌شود و هم شامل معاصی بعد از بعثت، پس، از کلام خواجه و شارحان استفاده می‌شود که خواجه معتقد است: انبیا باید هم قبل از بعثت و هم بعد از بعثت معصوم باشند. (اردبیلی، ۱۳۷۷: ۱۷۲)

خواجه در بحث وجوب عصمت انبیا حتی در خصوص پرهیز از امور نفرت‌آور معتقد است که شامل قبل و بعد از بعثت می‌شود. پس، به طور کلی، اعتقاد به وجوب عصمت در همه اموری که انسان از آن متنفر است وجود دارد و در این مورد، فرقی بین قبل از بعثت و بعد از بعثت نیست. از این رو، بیان می‌کند که واجب است نبی از هر عصیان و نسیان و فراموشی عاری باشد، بلکه واجب است از همه چیزهایی که موجب نفرت انسان‌هاست دور باشد. اما عصمت خاتم اوصیا مانع از صدور ترک اولی به طور مطلق است و مانع از هر امر نفرت‌آور و نقص‌آور می‌باشد و این به سبب حصول نفرتی است که مانع از پیروی است که اقتضا می‌کند که انبیا از همه عیوب جسمانی و اخلاق مذموم نفسانی و مرض‌های مزمن و پستی‌های ذات و کفر پدران و مادران و رذایل قبیله منزّه باشند و همچنین، از مواردی غیر از این، که موجب نفرت طبع‌ها از پیروی انبیا می‌شود، منزّه باشند بلکه واجب است انبیا متصّف به نقطه مقابل این خصوصیات

شوند که عبارت‌اند از همه صفات کمال و خلق‌های نیکو و اقوال ستایش‌شده و کرامت آبا و اجداد و شرافت قبیله و اموری که موجب رغبت مردم در اطاعتشان شود تا اینکه غرض حاصل شود. (ر.ک. استرآبادی، ۱۳۸۲: ۱۸/۳-۲۵)

### ۳-۱. گستره عصمت انبیا به اعتبار عمدی یا سهوی بودن فعل

خواجه معتقد است واجب است که پیامبر از همه گناهان معصوم باشد، چه گناهان کبیره و چه گناهان صغیره، عمداً یا سهواً، پیش از نبوت یا بعد از آن، از اوّل تا آخر عمر؛ زیرا اگر معصوم نباشد، اعتماد بر اخبار و امر و نهی و وعد و وعید او نماند و کسی او را تمکین نکند و به اقوال و افعال او اعتماد نکند و از دل‌های مردم ساقط و پست گردد و آنچه از خدای تعالی خبر دهد مقبول نیفتد. پس، فرستادن وی عبث شود و لازم آید که خدای تعالی فعل عبث در فرستادن وی کرده باشد، و عبث بر خدای تعالی روا نیست. پس، عصمت پیامبران به نحو مطلق واجب باشد. (طوسی، ۱۳۷۵: ۵۵۶)

نظر امامیه و در رأس آن خواجه طوسی بر این است: از آنجایی که انبیا واجب‌الاتباع هستند، از ارتکاب هر نوع گناهی مطلقاً معصوم‌اند، زیرا اگر معصوم نباشند، نمی‌توانند، حجت و الگوی مردم باشند. (محمدی گیلانی، ۱۳۷۹: ۱۹) پس، انبیا باید از گناه به طور مطلق (عمدی یا سهوی) معصوم باشند.

شارحان خواجه نیز بیان کرده‌اند که متکلمان امامیه و در رأس آنها خواجه طوسی، معتقدند که انبیا علیهم‌السلام از همه گناهان صغیره و کبیره در هر حالی از حالات، چه در حال سهو و چه در حال عمد، منزّه و مبرراً و معصوم‌اند، زیرا کوچک‌ترین گناه و نافرمانی خدا یک سوء سابقه بزرگ شمرده می‌شود و اگر انبیا یک بار هم در مدت عمر دست به گناه بیالایند یا حتی اگر احتمال بدهیم که

انبیا کاذب یا عاصی باشند، کافی است که اعتماد ما از آنها سلب شود و هر امر یا نهی را که از طرف خدا به ما ابلاغ کنند، می‌گوییم: شاید دروغ می‌گوید، و نیز اگر از پیامبران گناهی سرزند، لازم می‌آید که بر دیگران انکار کردن و اعتراض واجب باشد، زیرا دلایل نهی از منکر عمومیت دارد و هر کسی را حتی پیامبران را شامل است و نهی از منکر موجب ایدای آنان است، چون گاهی مستلزم اجرای حد و گاهی مستلزم کتک‌کاری و گاهی مستلزم پرخاش کردن و ریختن آبروی شخص است و «ایذاء النبی حرام». پس، نهی از منکر نسبت به نبی حرام است. پس، صدور معصیت از پیامبر حرام است. (محمدی، ۱۳۷۸: ۳۵۵)

نتیجه آنکه خواجه وجوب عصمت انبیا را به نحو مطلق می‌پذیرد: واجب است انبیا معصوم باشند، به صورت مطلق، چه از جهت کذب و چه از جهت غیرکذب، چه گناهان صغیره و چه گناهان کبیره، چه عمدی باشد و چه سهوی، چه قبل از بعثت رخ داده باشد و چه بعد از بعثت.

#### ۴-۱. گستره عصمت انبیا به اعتبار پرهیز از منفرات و منزّه بودن از همه عیوب

خواجه معتقد است که پیامبر باید از عیوب خلقی، مثل کوری و کری، و از رذایل خلقی، چون کج‌خلقی و بخل و بددلی، و از نقایص فعلی، مثل صفت حیاکت و حجامت، منزّه باشد. اگر چنین نباشد، افعال و اقوال او را اعتبار نکنند، به ویژه کسانی که از این عیوب مبراً باشند. آنگاه، فرستادن او عبث باشد. (طوسی، ۱۳۷۵: ۵۵۶)

شارحان کلام خواجه از فرمایش ایشان استنباط کرده‌اند که پیامبران نباید دارای صفاتی باشند که نفرت آورد و مردم چنان‌که باید آنها را تعظیم نکنند، و نباید در قلوب مردم بی‌وقع و حشمت باشند، از جمله در عقل و هوش و تنبّه

باید چنان باشند که فریب نخورند، چون فریب‌خورده را مردم به مسخره و افسون می‌گیرند و بر فرض که او را پاک و بی‌آلایش از مکر و حيله دانند، اما چون پاکی از سادگی باشد و قعی ننهند و او را تعظیم نکنند و فرمان نبرند مگر بدانند در تصمیم خود فریب نخورده است. و نیز باید قوی‌الرأی باشد و آنچه پیش‌بینی می‌کند و وسایل آن را آماده می‌سازد درست درآید و ما به تجربه یافته‌ایم که حتی علما اگر بدین صفات متصف باشند، هرچند در غایت علم و تقوا باشند، در نظر مردم چندان وقعی ندارند. پس، پیامبران - که خدا برای ترویج دین و نفوذ کلمه مبعوث می‌کند - باید با وقع و وقار باشند تا نقض غرض نشود. و همچنین پیامبر باید از جهت پدران چنان نباشد که مردم وی را سبک شمارند و از جهت مادران پارسا باشد و درشت‌خوی و سختگیر نباشد، که مردم متنفر شوند و از بیماری‌های نفرت‌آور، مانند سلس و جذام و برص، سالم باشد و از عادات پست مانند خوردن طعام در راه خالی باشد. اگر بخواهیم با منکران لطف به طریق اهل فن مجادله کنیم، می‌توانیم به آیه کریمه «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» (آل عمران: ۱۵۹) متمسک شویم. خدا با پیامبرش فرمود که تو بدخوی و سنگین دل نبودی، که اگر بودی مردم از گرد تو پراکنده می‌شدند. پس، خدا می‌خواهد مردم به آن حضرت رغبت کنند و هرآنچه از بدخویی و سنگدلی که نفرت آورد باید از او دور دارد و لطف همین است. این درحالی است که منکران لطف به تمسک به ظاهر قرآن و قیاس خصوصاً علت منصوصه سخت شیفته‌اند. (شعرانی، ۱۳۷۶: ۴۸۸) انبیا علیهم‌السلام باید از هر عامل جسمی و روحی و حسبی و نسبی که موجب تنفر جامعه می‌گردد منزّه و میراً باشند. پس، چند نکته را می‌توان نتیجه گرفت:



ا. پیامبران باید از نظر سیاستمداری و تیزبینی و تصمیم‌گیری و شجاعت کمبودی نداشته باشند، که اگر چنین باشد، اگر خللی در عقل آنها باشد یا اگر بایستی مدت‌ها در مسئله‌ای کوچک تأمل و بررسی کنند تا به نتیجه برسند یا در موقع تصمیم‌گیری تردید و دودلی داشته باشند یا اگر انسان‌هایی ترسو و بزدل باشند، از چشم مردم می‌افتند و حتی مورد استهزای آنان نیز واقع می‌شوند. و این با هدف بعثت ایشان سازگار نیست.

ب. پیامبران از نظر روحی و اخلاقی باید انسان‌های نمونه و کاملی باشند که کمالات اخلاقی را در حدّ اعلا دارا باشند و از رذایل اخلاقی کاملاً به‌دور باشند. مثلاً، شجاع‌ترین، متواضع‌ترین، ایثارگرتترین و کریم‌ترین باشند و حسد و کینه و تکبر و عُجب در آنها یافت نشود که اینها با هدف بعثت سازگار نیست.

ج. پیامبران باید از نظر خلقت و ساختمان جسمانی از امراض، از قبیل جذام، برص، کری و لالی و هر مرضی که موجب فرار دیگران از وی می‌گردد، سالم باشند، که اگر چنین نباشد، غرض از بعثت حاصل نمی‌گردد.

د. پیامبران از لحاظ نسب باید از خاندان کریم و بزرگوار و خوشنامی باشند و، به تعبیر زیارات، در «اصلاب شامخه» و «ارحام مطهره» پرورش یافته باشند و همگان والدین آنها را به نیکی و ستودگی بشناسند، زیرا انسان‌های اصیل و شریف هرگز حاضر نمی‌شوند زیر بار فردی از تباری پست بروند و غرض حاصل نمی‌شود.

و. پیامبران باید از کارهای خلاف مروت، از قبیل خوردن در راه، دویدن بی‌جهت، با شتاب راه رفتن، خندیدن بلند و قهقهه، همنشینی با اراذل و اوباش، تنبلی و بی‌عاری دور باشند و از تمام اموری که موجب تنفر دیگران است منزّه

باشند. (محمدی، ۱۳۷۸: ۳۵۵)

انبیا باید از هر امر منفوری - اعم از پستی نیاکان و زنا و بی‌عفتی مادران و بدخلقی و خشونت و تندی و... و نیز اکل در طریق و شبیه آن - معصوم باشند.»

(اردبیلی، ۱۳۷۷: ۱۷۲)

علامه حلی نیز چنین می‌فرماید:

انبیا باید در نهایت ذکاوت و تیزهوشی و قوت رأی باشند؛ نبی باید از پستی پدران و بدکارگی مادران منزّه باشد، چون آنها از اعظم منفرات است، همچنین از بدخلقی و تندی نیز منزّه باشند تا سبب نفرت از آنها نشود و همچنین باید از امراض منفره چون جذام و سلسله‌الریح و برص و شبیه آن منزّه باشند و حتی از خیلی از مباحاتی که مانع از پذیرش شأن و مضر در بزرگداشت آنها می‌شود مثل خوردن در راه و غیر آن منزّه باشند. (حلی، ۱۳۸۲: ۱۵۵-۱۵۷)

جایز نیست نبی مردی باشد مقابل و جلو چشم مردم، در حالی که قلوب مردم از او به سبب اموری چون سستی اخلاق، کوچکی و حقارت نفس، پستی همت، خشونت و بداخلاقی، یا متهم‌النسب یا قبیح‌منظر بودن متنفر باشد. پس، با وجود این امور مهم نفرت‌آور و نظایر آن چگونه شایسته است نبی، مطاع و اسوه مکارم اخلاق و امام راهبر و هدایتگر مردم به صراط مستقیم باشد؟ از این رو فطرت‌های سالم و قلوب سالم از خضوع و فرمانبرداری از چنین انسانی با چنین نقطه‌ضعف‌هایی در امور متعارف و پیش پا افتاده ابا می‌کنند، تا چه رسد در امور اخلاقی و معارف الهی و احکام عبادی و کمال عقل و ذکاوت و تیزهوشی، یعنی اینکه در این امور نیز واجب است که انبیا معصوم باشند. (محمدی گیلانی، ۱۳۷۹:

## ۲. دلایل عصمت انبیا از دیدگاه خواجه نصیرالدین طوسی

### ۲-۱. ادله نقلی

طبق سخنان پیامبر و امامان شیعه، عصمت پیامبران از اصول مسلم و قطعی است که بر آن اصرار داشته‌اند. آنان بر این مدعی خودشان ادله عقلی و نقلی اقامه کرده‌اند. در خصوص دلایل نقلی خواجه باید اشاره کرد که به نظر می‌رسد هیچ‌یک از آیات قرآنی دلالت صریح و مستقیمی بر عصمت انبیا از گناه ندارند، اما با ضمیمه کردن برخی آیات می‌شود عصمت انبیا را از آنها استفاده کرد. البته، لازم به ذکر است با بررسی‌های به‌عمل‌آمده در آثار خواجه مشاهده می‌شود که خواجه بیشتر به دلایل عقلی در باب عصمت انبیا پرداخته است و کمتر به دلایل نقلی اشاره نموده است. اما در آثار برخی از شارحان آثارش، آن‌هم به صورت محدود، به برخی از آیات در این رابطه استناد شده است که به آن می‌پردازیم. البته، این دلایل بیشتر مربوط به عصمت عملی است.

### ۲-۱-۱. آیات مبتنی بر واژه اخلاص در قرآن کریم: تعدادی از آیات قرآن عده‌ای

از بندگان خداوند را «مخلصین» می‌خواند. این آیات صریح‌ترین آیاتی است که عصمت انبیا را اثبات می‌کند. مخلص [به صیغه اسم مفعول] به معنای خالص شده است. مخلصان انسان‌هایی‌اند که خداوند آنها را خالص کرده و خودش پاکی و خلوصشان را ضمانت نموده است. (ربک. یونس: ۲۲؛ اعراف: ۲۹؛ زمر: ۲ و ۱۱ و ۱۴) از دیدگاه اسلام، این عالی‌ترین مرتبه کمال انسانی است. از این‌رو، به نظر می‌رسد که این واژه (مخلصین به نصب لام) در قرآن تقریباً معادل همان اصطلاح «معصوم» است.

در قرآن، برای «مخلصین» ویژگی‌هایی بیان شده که عبارت است از:

أ. مصونیت از اغوائت شیطانی: «لَأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ

المُخْلِصِينَ»؛ گفت: [سوگند] به عزت تو که همگی آنان را گمراه خواهیم ساخت، مگر از میان آنان، آن بندگان را که اخلاص یافته‌اند. (ص: ۸۳)

ب. شایستگی توصیف الهی: «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ»؛ ما آنها را با موهبت ویژه‌ای که یادآوری آن سرای بود خالص گردانیدیم. (ص: ۴۶) و «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ»؛ چراکه از بندگان اخلاص یافته ماست. (یوسف: ۲۴)

«مخلصین» انسان‌هایی‌اند که از هرگونه گناه و خطایی معصوم‌اند. اما اینکه چه کسانی به این مقام دست یافته‌اند و بهره‌مند از این موهبت الهی‌اند به‌طور قطع، ما نمی‌دانیم و فقط خداوند است که می‌داند چه کسی را خالص گردانیده است، اما به‌طور قطع، انبیا جزو آنها هستند، چون: اولاً، پیامبران برترین انسان‌ها هستند و اگر آنها از این موهبت برخوردار نباشند، دیگر کسی برای نیل به این مقام باقی نمی‌ماند.

ثانیاً، خداوند در کتابش به برخی از آنها اشاره نموده است، مثل دو آیه پیشین. پس، «مخلصین» که قدر متیقن‌ایشان انبیا می‌باشند افرادی‌اند که خدا آنها را برای خود پاک گردانیده است. از این‌رو، شیطان هیچ نوع تسلطی نمی‌تواند بر آنها داشته باشد.

#### ۲-۱-۲. آیات مبتنی بر واژه تطهیر در قرآن کریم: از آیاتی که بر عصمت عملی

پیامبر دلالت می‌کند آیه ۳۳ سوره احزاب است که استرآبادی در شرح کلام خواجه به آن استدلال نموده است (استرآبادی، ۱۳۸۲: ۱۸/۳) «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً». از این آیه می‌توان عصمت عملی انبیا را استفاده کرد و نحوه دلالتش با دقت در چند نکته روشن می‌شود:

أ. واژه «مطهر» اسم مفعول از باب تفعیل می‌باشد که غالباً کاربرد این باب

برای متعدی ساختن فعل است: طهر الله فلاناً؛ خداوند فلان شخص را پاک گردانید. بنابراین، «مطهر» یعنی پاک گردانیده شده.

ب. نه تنها تطهیر یادشده در آیه مقید و منحصر به مورد خاصی نشده بلکه با «مفعول مطلق تأکیدی» (تطهیراً) تأکید شده است. بنابراین، «يُطَهَّرُكُمْ تَطْهِيراً» به معنای آن است که خداوند ایشان را از هرگونه آلودگی و پلیدی پیراسته است. پس، می توان نتیجه گرفت که «مطهرین» همان «معصومین» می باشند، زیرا منظور از عصمت عنایت ویژه الهی به تطهیر و پاکی گروهی از انسان هاست البته، به گونه ای که اختیار از آنها سلب نمی شود.

ج. هرچند آیه تطهیر از بین پیامبران فقط پیامبر اسلام ﷺ را به «دلالیت مطابقی» شامل است، اما با توجه به اینکه در این جهت تفاوتی بین انبیا نیست، می توان دلالیت این آیه را بر عصمت تمامی انبیا پذیرفت.

### ۲-۱-۳. آیات مبتنی بر واژه عهد الهی در قرآن کریم: خداوند در قرآن، در آیات

ذیل، در خصوص عهد خود می فرماید که عهد من به ظالمان نمی رسد بلکه انبیایی را برگزیده که افضل از ملائکه الهی هستند و عهد الهی به آنها می رسد. از طرفی، ملائکه و فرشتگان هیچ گاه مرتکب معصیت نمی شوند. اگر گناهی از انبیا سر می زد، ممکن نبود که آنها افضل و بالاتر از ملائکه باشند. پس، یکی از ادله نقلی ای که خواجه در پنج رساله اعتقادی در خصوص عصمت انبیا ذکر می کند (طوسی، ۱۳۷۵: ۵۵) این است:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً  
بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ. (آل عمران: ۳۳-۳۴).

به درستی که خدای تعالی آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را از جمیع

اهل عالم [از ملائکه و جن و انس] برگزیده است؛ فرزندان هستند برخی از نسل

برخی دیگر. (طوسی، ۱۳۷۵: ۵۵۵)

۲-۱-۴. آیات مبتنی بر واژه هدایت در قرآن کریم: خواجه طوسی، مثل برخی

از بزرگان، هدایت یافتگی انبیا را دلیل بر عصمتشان می دانند و این گونه بیان می کند:

و يشهد على ذلك قوله: «وَاجْتَنَّبْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ».

(أنعام: ۸۷-۸۸)

و آنان را برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم. این هدایت خداست که هر کس از بندگانش را بخواهد بدان راهنمایی می کند و اگر آنان [به آن مقام شامخ] شرک ورزیده بودند به یقین، آنچه عمل خیر بود حبط و نابود می شد.

۲-۱-۵. آیات مبتنی بر واژه اطاعت در قرآن کریم: خواجه طوسی پس از

استشهاد به آیه ۶۷ سوره مائده، آیات دیگری را هم گواه می آورد: فالأنبياء عليهم السلام هم أسي و قدوات حسنات في جميع المجالات تقتدى بهم طلب الكمال و السعادة، قال سبحانه: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ» (ممتحنه: ۴) و قال تعالى: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ؛ قَطْعاً» برای شما در اقتدا به رسول خدا سرمشقی نیکو است برای آنکس که به خدا و روز قیامت امید دارد (ممتحنه: ۶).

به نظر می رسد که هیچ یک از آیات قرآنی دلالت صریح و مستقیمی بر عصمت انبیا از گناه ندارد. با این حال، با ضمیمه کردن برخی از آیات به یکدیگر می توان دلالت قرآن را بر عصمت انبیا دریافت که با چند مقدمه می شود این گونه

استدلال کرد:

أ. قرآن بیان می‌دارد که بندگان مخلص خداوند کاملاً از قلمرو اضلال شیطان خارج‌اند و شیطان از هرگونه اثر گذاری در ایشان ناتوان است: «قال فبعزتك لأغوينهم أجمعين إلاً عبادك منهم المخلصين» (ص: ۱۲-۱۳)

از طرفی دیگر، شکی نیست که انبیا از زمره بندگان مخلص‌اند و بندگان مخلص هیچ‌گاه مورد اغوای شیطان واقع نمی‌شوند. در نتیجه، دامن ایشان از هر آلودگی پاک می‌باشد.

ب. به شهادت قرآن، انبیا از هدایت ویژه الهی برخوردارند. از این‌رو، پس از ذکر اسامی تعدادی از انبیای بزرگ می‌فرماید: «وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». (انعام: ۱۷-۱۸)

بدین ترتیب، روشن می‌شود که انبیا با این هدایت ویژه الهی، هرگز در معرض گمراهی قرار نمی‌گیرند و از آنجاکه ارتکاب گناه از مصادیق مسلم گمراهی است، این دسته از آیات نیز بیانگر عصمت انبیا از ارتکاب گناه است.

ج. خداوند در پاسخ حضرت ابراهیم علیه السلام مبنی بر استمرار مقام امامت در خاندانش آشکارا می‌فرماید: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره: ۱۲۴)

این آیه باصراحت اعلام می‌دارد که ظالمان شایستگی دریافت منصب الهی (عهد خداوند) را ندارند و از آنجاکه پیامبری یکی از مناصب الهی است، نتیجه می‌شود که ظالمان شایسته مقام پیامبری نیستند. از طرفی، واژه ظلم در قرآن معنایی گسترده دارد که شامل هرگونه انحراف فکری و عملی می‌شود. بنابراین، آیه فوق نیز با نظر به آیاتی که بیانگر معنای وسیع ظلم‌اند، عصمت انبیا را ثابت می‌کند.

## ۲-۲. ادلة عقلی

عمده‌ترین دلایل عقلی خواجه طوسی بر عصمت انبیا که در آثار خواجه آمده عبارتند از:

**۲-۲-۱. لزوم وثوق و اطمینان:** از عبارات خواجه و محشین استفاده می‌گردد که غرض و هدف اصلی بعثت انبیای عظام این بوده: معارف و احکام هدایت‌بخش و نجات‌دهنده الهی را در اختیار و دسترس افراد بشر قرار دهند تا بدین وسیله، حجت الهی بر مردم تمام شود: «لَيْتَلَّا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (نساء: ۱۶۵). بدیهی است این غرض در گرو آن است که انبیا در دریافت و حفظ و ابلاغ احکام و معارف الهی از هرگونه خطای عمدی و سهوی مصون باشند. از طرفی، چون ابلاغ و تبیین احکام الهی گاهی اوقات از طریق افعال و تقریرات پیامبر انجام می‌پذیرد، عصمت در این قسمت (عصمت از خطا در افعال که مربوط به تبیین شریعت است) نیز لازم می‌باشد.

لازم به ذکر است که مفاد این دلیل لزوم عصمت انبیا از خطا و گناه قبل از نبوت و بعد از نبوت است و از این جهت، فرقی میان گناه عمدی و سهوی وجود ندارد، چون گناه و خطا در همه ابعادش منشأ گمراهی شمرده می‌شود و با غرض نبوت منافات دارد.

خواجه معتقد است که عصمت مقتضای حکمت خداوند در بعثت انبیا است و همانا معصوم نبودن انبیا با هدف از بعثت انبیا منافات دارد. شیخ سدیدالدین حمصی می‌فرماید: «همانا تجویز عدم عصمت منافر قبول قول نبی است، و اینکه خداوند پیامبری را به سوی خلق مبعوث کند و اطاعت و پیروی از او را بر خلائق واجب نماید، در حالی که پیامبر خدا متصف به صفتی باشد که موجب



نفرت مردم از او باشد، از این روست که خداوند تنزیه انبیا را از اموری که ایشان منفور می‌کند واجب کرده است؛ خداوند انبیا را از خلق بد و مریضی‌های نفرت‌آور و سخت‌دلی و درشت‌خلقی دور نموده، به پیامبرش فرموده که تو بدخوی و سنگین‌دل نبودی که اگر بودی، مردم از گرد تو پراکنده می‌شدند و اموری که تکیه کردیم بر آن از دلالت تنفیر همه قبایح و اخلال به واجبات را از پیامبر نفی می‌کند. پس، واجب است نفی همه آنها از پیامبر در هر حالی، به سبب آنچه که ذکر کردیم». (طوسی، بی‌تا: ۹۰)

این دلیل را می‌توان از این عبارت خواجه در *تجرید الاعتقاد*: «ویجب فی النبی العصمة لیحصل الوثوق فیحصل الغرض، ولوجوب متابعتة وضدها، والانکار علیه» (طوسی، ۱۴۰۷: ۲۱۳) در خصوص وجوب عصمت، استفاده کرد که عصمت مطلق از آن مراد است، که شامل قبل از بعثت و بعد از بعثت، گناهان کبیره و صغیره و عمدی و سهوی می‌شود. خواجه معتقد است که عصمت صفتی است که خدای تعالی از لطف، بنده خود را خبر می‌دهد تا به سوی فعل معصیت و ترک اطاعت میل و قصد نکند، با آنکه بنده بر فعل معصیت و ترک طاعت قادر باشد.

از اینجا ظاهر شد که آنچه مخالفان می‌گویند که عصمت پیش از نبوت و عصمت از صغیره در حال نبوت سهواً شرط نیست، باطل است و اینکه بعضی از مخالفان می‌گویند که معصوم بر فعل معصیت و ترک طاعت قادر نیست، نیز باطل است، زیرا اگر معصوم را قدرت بر فعل معصیت و ترک طاعت نباشد، مکلف نباشد و او را به ترک معصیت و فعل طاعت ثواب نباشد، و این اعتقاد اختیار نمی‌کند مگر کسی که ایمان و عقل ندارد. (خواجه طوسی، ۱۳۷۵: ۵۵۵)

همچنین، خواجه بیان می کند که واجب است پیامبر از امت خود افضل باشد و در میان امتش بهتر از او و مساوی اش نیز نباشد، که اگر چنین نباشد، تقدیم مفضول بر فاضل و ترجیح بلا مرجح لازم آید و نیز [لازم آید که] افضل با آن مساوی مطیع و منقاد او شود. پس، ارسال او عبث شود نسبت به آن افضل و مساوی. و از طرفی پیغمبران افضل از ملائکه اند چنانکه خدای تعالی می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ». (همان)

به گفته امامیه، معصوم بودن پیامبر از همه گناهان - خواه صغیره و خواه کبیره - واجب است و چند دلیل بر آن می توان اقامه کرد یک دلیل برای سخن چنین است: غرض از بعثت پیامبران تنها در صورت معصوم بودن آنها تحقق می یابد. پس، برای رسیدن به غرض، واجب است پیامبران معصوم باشند.

توضیح مطلب: اینکه کسانی که پیامبر به سوی آنها برانگیخته شده، اگر ارتکاب دروغ و گناه را بر پیامبر جایز و روا بدانند، در امر و نهی پیامبران و کارهای آنها، که مردم را به پیروی از خود در آن کارها فراخوانده اند، نیز ارتکاب دروغ و گناه را جایز خواهند دانست. در این صورت، دیگر به فرمانبرداری از آنان و عمل طبق اوامر ایشان کردن نخواهند نهاد [زیرا احتمال دروغ می دهند، که از نزد خود به چیزی امر کرده باشند و فرمان آنان ابلاغ امر خداوند نباشد]، و این نقض غرض از بعثت پیامبران است. (حلی، ۱۳۸۲: ۱۵۶)

به گفته امامیه، واجب است عصمت ایشان از همه گناهان از صغیره و کبیره و یک دلیل بر این مطلب این است: غرض از بعثت انبیا تنها به عصمت حاصل می شود. اگر عصمت نباشد، تجویز کذب در امر و نهی ایشان احتمال می رود. با وجود این احتمال، مکلفان را انقیاد لازم نیست. و همه اینها شرعاً و عقلاً محال

است. پس، حاصل کلام این شد که عصمت در نبی واجب است تا اعتماد بر او توان نمود، و غرض از بعثت حاصل شود و [نیز عصمت در نبی واجب است] از جهت وجوب متابعت او در اوامر و نواهی و عدم متابعت او در معاصی و انکار نمودن او را از ذنب، اگر از او متحقق شود. (حسینی علوی، ۱۳۸۱: ۲/۹۲۳)

زمانی که اطمینان و وثوق مردم به واسطه افعال و اقوال و تقریرات نبی حاصل شود، غرض از بعثت انبیا که تبلیغ احکام است بدون کم و زیاد حاصل می‌شود و اگر مردم کذب و دروغ را بر انبیا جایز می‌شمردند، معصیت را در امر و نهیشان و در افعالی که مردم را بدان فرا خواندند جایز می‌شمردند بدین ترتیب؛ مردم به امتثال اوامر انبیا منقاد و فرمانبردار نمی‌شدند و این عدم امتثال نقضی است بر غرض از بعثت. (ر.ک. حسینی شیرازی، ۱۳۶۸: ۳۳۳)

**۲-۲-۲. لزوم تکلیف به محال در صورت عدم عصمت:** از بیانات خواجه و شارحان متون ایشان استفاده می‌شود که لازم است از انبیا پیروی شود و در این مورد تردیدی نیست، چون لازمه اعتقاد به عدم وجوب پیروی و اطاعت از انبیاء چیزی جز لغویت نبوت نخواهد بود. از طرفی، عصیان حضرت حق نیز جایز نمی‌باشد و هرگاه پیروی از کسی مستلزم معصیت خداوند باشد، پیروی از او هم واجب می‌شود، [چون اطاعت از پیامبر واجب است] و هم حرام خواهد بود [چون معصیت خداوند حرام است] انجام این دو تکلیف ناسازگار خارج از قدرت و اختیار انسان است و منتهی به تناقض می‌شود. این دلیل نیز به عصمت در حال نبوت اختصاص دارد ولی از این نگاه که کبیره باشد یا صغیره و یا خطای عمدی باشد یا سهوی عمومیت دارد.

**۲-۲-۳. لزوم مخالفت با پیامبر در صورت عدم عصمت:** اگر پیامبر از خطا و گناه

معصوم نباشد، چه بسا مرتکب خطا و گناهی شود و به حکم نهی از منکر، مخالفت با او بر مؤمنان واجب خواهد بود. این کار، از یک طرف، مستلزم ایذای پیامبر است که جایز نیست و، از طرفی دیگر، جایگاه اجتماعی پیامبر را خدشه‌دار می‌کند. در نتیجه، نسبت به او امر و نواهی او اعتنای لازم نخواهد شد. عصمت حاصل از این دلیل نیز به حال نبوت اختصاص دارد.

هرگاه پیامبر گناهی مرتکب شود، نهی از انجام آن کار واجب می‌باشد، چون وجوب نهی از منکر عمومیت دارد [و شامل هر کس که مرتکب گناه شود می‌گردد] و این امر مستلزم آزار و اذیت پیامبر می‌باشد، در حالی که اذیت پیامبر نهی شده است و همه این امور محال است. (حلی، ۱۳۸۲: ۱۵۶)

متکلمان امامیه و، به طور خاص، خواجه معتقدند: انبیا علیهم‌السلام از همه گناهان صغیره و کبیره در هر حالی از حالات، چه در حال سهو و چه در حال عمد، منزّه و مبرا و معصومانند، یکی از دلایل آنها این است که اگر از پیامبران گناهی سرزند، بر دیگران انکار کردن و اعتراض واجب باشد، زیرا دلایل نهی از منکر عمومیت دارد و هر کسی حتی پیامبران را شامل است و نهی از منکر موجب ایذای آنان است، چون گاهی مستلزم اجرای حد و گاهی مستلزم کتک‌کاری و گاهی مستلزم پرخاش کردن و ریختن آبروی شخص است و «ایذاء النبی حرام». پس، نهی از منکر نسبت به نبی حرام است. در نتیجه، صدور معصیت از پیامبر منتفی است. (محمّدی، ۱۳۷۸: ۳۵۸)

اگر نبی معصیت را انجام دهد، انکار و نهی او واجب است؛ انکار او مصداق اذیت نمودن است و ایذاء او حرام است. این جمع بین ضدین است، چون هم انکار بر نبی به دلیل وجوب نهی از منکر واجب است و هم به سبب ایذا

بودنش بر نبی حرام است [ایذای نبی به سبب قول خداوند حرام است: «قطعاً کسانی که خداوند و رسولش را اذیت می‌کنند خداوند آنها را در دنیا و آخرت لعنت می‌کند.» (احزاب: ۵۷)] (حسینی شیرازی، ۱۳۶۸: ۳۳۳)

دلیل اینکه امامیه گفته‌اند از هر گناه، کبیره و صغیره، معصوم‌اند، و از کذب معصوم‌اند این است که اگر پیامبر گناه کند، باید او را نهی کرد و عمل او را منکر شمرد، حال آنکه رد پیامبر و آزار او جایز نیست. (شعرانی، ۱۳۷۶: ۴۸۵)

### ۳. تحلیل دلایل خواجه طوسی بر عصمت انبیا

مفاد دلیل لزوم وثوق و اطمینان، لزوم عصمت انبیا از خطا و گناه پیش از نبوت و پس از نبوت است و از این جهت، فرقی میان گناه عمدی و سهوی وجود ندارد، چون گناه و خطا در همه ابعادش منشأ گمراهی شمرده می‌شود و با غرض نبوت منافات دارد. دلیل لزوم تکلیف به محال، به عصمت در حال نبوت اختصاص دارد ولی از این نگاه که کبیره باشد یا صغیره، و یا خطای عمدی باشد یا سهوی عمومیت دارد. عصمت حاصل از دلیل لزوم مخالفت با پیامبر نیز به حال نبوت اختصاص دارد و شامل عصمت پس از نبوت است که شامل گناهان کبیره و صغیره و عمدی و سهوی می‌شود.

مقدس اردبیلی نیز در الحاشیه علی‌الهیات الشرح الجدید للتجریده سعی نموده است که گستره ادله خواجه را از حیث شمول آن، به قبل از بعثت یا بعد از بعثت مشخص نماید. ایشان می‌نویسند: دلیل اول خواجه (حصول وثوق) شامل قبل از بعثت می‌شود، زیرا اگر چنین نباشد، غرض از بعثت حاصل نمی‌شود و این دلیل به طریق اولی شامل بعد از بعثت نیز می‌شود. ظاهراً دلیل دوم خواجه مختص به بعد از بعثت است و ظاهراً عمومیت دارد و شامل گناه کبیره و صغیره

و نیز عمدی و سهوی می‌شود. دلیل سوم خواجه مخصوص بعد از زمان بعثت است که هم شامل گناهان عمدی و هم شامل سایر محذوراتی مثل قبول نبودن شهادت آنها، استحقاق عذاب، و نرسیدن عهد نبوت به آنها می‌شود که مترتب بر صادر شدن گناه از انبیا است. (اردبیلی، ۱۳۷۷: ۱۷۲-۱۷۳)

#### ۴. مبانی خواجه نصیر الدین طوسی

خواجه در بحث عصمت انبیا، قایل به عصمت مطلق است. دیدگاه او مبتنی بر یک رشته مبانی است که در اینجا به آنها اشاره می‌کنیم.

##### ۴-۱. وجوب لطف

معمولاً، عصمت در نگاه اندیشمندان نسبت به گناه سنجیده می‌شود، یعنی معصومین کسانی هستند که مصون از گناه‌اند. در اینکه منشأ این عصمت چیزی جز اراده الهی نیست مورد قبول همگان است و تردیدی در آن نیست. اما در چگونگی تأثیر اراده حق بین متکلمان اختلاف نظر وجود دارد که متکلمان اشعری عصمت را در نیافریدن گناه در معصوم از جانب خدا می‌دانند، مثل ایجی در شرح *مواقف* «وهی عندنا: ان لا یخلق الله فیهم ذنباً»؛ عصمت نزد ما این است که خداوند گناهی را در معصومان نیافریند. (ایجی، ۱۴۰۹: ۲۸۰/۸) و نظیر این سخن از میرسیدشریف (تفتازانی، ۱۳۴۶: ۱۱۳)

اما امامیه و در رأس آن خواجه به وجوب لطف معتقدند و خدا عصمت را بر همین اساس تفسیر کرده‌اند. خواجه در پنج رساله اعتقادی چنین می‌فرماید:

عصمت صفتی است که خدای تعالی از سر لطف، بنده خود را خبر می‌دهد تا آن بنده به سوی فعل معصیت و ترک اطاعت میل و قصد نکند، با آنکه بنده بر فعل معصیت و ترک طاعت قادر باشد. (طوسی، ۱۳۷۵: ۵۵۵)

خواجه در جایی بعد از نقل کلام فخرالدین رازی درباره اسباب عصمت بیان

می‌دارد که بر مبنای عقیده معتزله، خداوند در حق معصوم لطفی را اعمال می‌کند که با وجود آن داعی بر ترک واجب و فعل معصیت ندارد، اگرچه بر انجام آن تواناست. (طوسی، ۱۴۲۵: ۳۶۹) البته، تعریف فوق مورد قبول امامیه هم است.

جناب علی محمدی در شرح کشف المراد در خصوص کلام خواجه چنین می‌نویسد:

یکی از صفات و امتیازات انبیا مقام عصمت است که عبارت است از لطف پنهانی و نامرئی که خداوند با مکلفی از مکلفان انجام می‌دهد [یعنی چشم باطن او را بینا می‌کند و حقایق را آن‌گونه که هستند می‌بیند. پس، حقیقت گناه را هم مشاهده می‌کند که هر گناهی یک گام در مسیر سقوط و هلاکت است. پس، هرگز گرد گناه نمی‌گردد و این سم مهلک را سر نمی‌کشد] و به برکت این عنایت نامحسوس، انگیزه گناه و ترک طاعت در انسان به صفر می‌رسد و می‌میرد و این شخص با اینکه قدرت بر ترک واجب و فعل حرام دارد ولی هرگز اقدام به آن نمی‌کند. (محمدی، ۱۳۷۸: ۳۵۶)

#### ۴-۲. اختیار

اگر نبی مسلوب‌الاختیار باشد، لازمه‌اش مستحق مدح و ثواب نبودن نبی است. و لازم (مستحق مدح و ثواب نبودن نبی) باطل است. پس، ملزوم (مسلوب‌الاختیار بودن نبی) هم باطل است. و ملازمه هم روشن است. (طوسی، ۱۴۲۰: ۱۴۷-۱۵۰)

وقوع معصیت از معصوم با توجه به قدرتش امکان‌پذیر است و با توجه به عدم اراده نمودنش ممتنع می‌باشد، و عدم اراده‌اش محصول لطف الهی است، و محصول علم خاص که رادع و مانع از معصیتی است که خداوند به او اعطا

نموده است. (طوسی، بی تا: ۹۳)

معنای وجوب معصوم بودن نبی این است که نبی بر انجام کارهای درست و اطاعت و بندگی مقهور و مجبور نباشد و ممتنع بودن خطا و گناه بر نبی بدون آگاهی و اراده در افعالش نیست بلکه افعالش برخاسته از اختیار است. پس، همانا عدم دخالت علم و اراده اش در عصمتش ضرورتاً باطل است بلکه نبی بشری مثل ماست و از طریق اراده و اختیارش استکمال می یابد، و حقیقت عصمت نیست مگر علم راسخی که نبی را از وقوع در اموری که ارتکابش از او جایز نباشد مصون میدارد. (گیلانی، ۱۳۷۹: ۹۰)

#### ۵. ملاحظات انتقادی در خصوص دیدگاه خواجه طوسی

دیدگاه خواجه از حیث اینکه قایل به عصمت مطلق است دیدگاه معقول و منطقی است و از این حیث، فاقد اشکال است.

آقای سبحانی در خصوص دیدگاه خواجه می گوید که مهم دلیل اول خواجه است که شامل قبل از بعثت و بعد از بعثت می شود، زیرا نسبت به دلیل دوم و سوم امکان مناقشه وجود دارد. دلیل دوم (وجوب متابعت) زمانی است که بین قول و عمل موافقت باشد اما وقتی مخالفت باشد، خارج می شود و قول خدا «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب: ۲۱) از دلیل مطلق بودنش تجاوز نمی کند. پس، مقید می شود با موافقت (بین قول و عمل) و در صورت مخالفت، به حکم عقل خارج می شود. دلیل سوم مثل دلیل دوم است، به دلیل اینکه امکان التزام به عدم حرمت ایذا زمانی است که از روی حق باشد، اما جز این، ایذای مؤمنی مثل پیامبر ﷺ حرام است. با حرمت آن، لازم می آید عدم جواز امر به معروف زمانی که ترکش کند یا لازم می آید نهی از منکر، زمانی که امر و نهی سبب



ایذا باشد.

در مجموع، باید گفت: اگرچه مجموع ادله ایشان عصمت مطلق را ثابت می‌کند، خواجه می‌توانست ادله بیشتری را اقامه کند که از جامعیت بیشتری برخوردار باشد.

### نتیجه‌گیری

خواجه طوسی در مرحله عصمت انبیا به اعتبار بُعد نظری عصمتی را قایل است که شامل دریافت و حفظ و ابلاغ وحی است و در مرحله عصمت انبیا به اعتبار بُعد عملی قایل به عصمت به طور مطلق است و گستره آن را به داوری در منازعات، تشخیص موضوعات احکام دینی، مسائل اجتماعی و تشخیص مصالح و مفاسد امور و مسائل عادی زندگانی هم سرایت می‌دهد. از این رو، وی انبیا را در همه مراحل معصوم می‌داند. مبنای خواجه طوسی مسئله لطف و اختیار است. او به ادله عقلی، نظیر لزوم وثوق و اطمینان، لزوم تکلیف به محال در صورت عدم عصمت، لزوم مخالفت با پیامبر در صورت عدم عصمت و ادله نقلی نظیر آیات ناظر به عدم نفوذ شیطان نسبت به مخلصین و مطهرین و آیات ناظر به هدایت یافتگی انبیا و نرسیدن عهد الهی به ظالمین استناد می‌کند، که دلایل ایشان مورد تحلیل و بررسی قرار گرفت. در بررسی به عمل آمده به این نتیجه رسیدیم: ادله‌ای که ایشان ارائه دادند از قوت خاصی برخوردار است، هرچند ایشان نیز می‌توانستند به ادله بیشتر و قوی‌تری در خصوص دیدگاه خود استناد نمایند.

## کتابنامه

- قرآن کریم.
- استرآبادی، محمدجعفر (۱۳۸۲). *البراهین القاطعه*، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- ایچی، عضدالدین (۱۴۰۹). *شرح مواقف*، قم: منشورات الشریف الرضی.
- بحرانی، میثم بن علی (۱۳۹۸). *قواعد المرام*، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
- تفتازانی، سعد الدین (۱۳۴۶). *شرح العقاید النسفیة*، بی جا: مطبعة مولوی محمد عارف.
- حسینی شیرازی، محمد (۱۳۶۸). *القول السدید فی شرح التجرید*، قم: دارالایمان.
- حسینی علوی، محمد اشرف (۱۳۸۱). *علاقه التجرید*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- حسینی طهرانی، سیدهاشم (۱۳۶۵). *توضیح المراد* (تعلیقہ علی شرح التجرید)، بی جا: مکتبه مفید.
- حلّی، حسن بن یوسف (۱۳۸۰). *الباب الحادی عشر*، شرح فاضل مقداد، ترجمه حاج میرزا محمدعلی حسینی شهرستانی، بی جا: دانش پرور.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۲). *رساله سعديه*، ترجمه سلطان حسین استرآبادی، تصحیح و تحقیق علی اوجیبی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- خانی، محمد (۱۳۸۸). «بررسی تطبیقی قلمرو عصمت پیامبر اسلام از دیدگاه اشاعره و معتزله و امامیه (۲)»، *مجله کلام اسلامی*، ش ۷۱.
- خانی، محمد (الف ۱۳۸۸). «بررسی تطبیقی قلمرو عصمت پیامبر اسلام از دیدگاه اشاعره و معتزله و امامیه (۱)»، *مجله کلام اسلامی*، ش ۶۹.
- سبجانی، جعفر (۱۳۸۲). *کشف المراد [باتعلیقات]*، ج ۲، قم: موسسه امام صادق علیه السلام.
- شعرانی، میرزا ابوالحسن (۱۳۷۶). *شرح فارسی تجرید الاعتقاد*، ج ۸، تهران: کتابفروشی اسلامی.

- طوسی، نصیر الدین (۱۴۰۷). تجرید الاعتقاد، تهران: مکتب الاعلام الاسلامی.
- \_\_\_\_\_ (بی تا). قوائد/العقائد، تعلیقه استاد سبحانی، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۲۰). انوار جلالیه، بی جا: مجمع البحوث الاسلامیه.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۲۵). تلخیص المحصل، بیروت: دارالاضواء.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵). پنج رساله اعتقادی، قم: کتابخانه مرعشی نجفی.
- محمدی گیلانی، محمد (۱۳۷۹). تکلمه شوارق الالهام، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- محمدی، علی (۱۳۷۸). شرح کشف المراد، ج ۴، قم: دارالفکر.
- اردبیلی [مقدس]، احمد بن محمد (۱۳۷۷). الحاشیه علی الالهیات الشرح الجدید للتجرید، ج ۲، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی